

نصیحت های طلایی برای جماعت های اسلامی

(فتوا در مورد اطاعت و بیعت)

تألیف:

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ

مقدمه و تعلیق و تخریج احادیث:
مشهور حسن سلمان

مترجم:

عبدالسلام

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

فهرست

۳	مقدمه محقق.....
۲۷	آنچه از نصوص پیدا است.....
۳۱	مقدمه: فضیلت تیراندازی در راه خداوند متعال.....
۳۵	جهاد بهترین اعمال است.....
۳۶	برترین اعمال.....
۳۶	یادگیری جهاد و آموزش آن از جمله اعمال صالح است.....
	واجب بودن تعاون و همکاری در تقوی و نیکی و حرام بودن فرار از جنگ و
۳۷	پشت کردن.....
۳۹	حرام بودن تجاوز به حق دیگری.....
۴۰	مجازات کردن غیر شرعی ممنوع است.....
۴۱	حرام بودن حزبگرایی و تعصب نادرست.....
۴۲	حق را ملاک دوستی قرار دادن و آن را برای حق انجام دادن.....
۴۵	موالات و دوستی مؤمنان باید به اندازه اطاعت و بندگیشان باشد.....
۴۶	نکوهش کسی که بسیار عهد و پیمان با افراد را تغییر می دهد.....
۴۸	از اهل فساد پیمان نگیرید.....
۴۸	نکوهش ولایت و دوستی مطلق به حق یا باطل.....

دریافت کردن مال برای کارهایی که سبب حمایت کردن جهاد در راه خداست

۵۰.....

۵۱..... خلاصه دین

۵۳..... میزان، کتاب خدا و سنت رسولش می باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه محقق

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فهو المهتد، ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

اما بعد:

این رساله بسیار نافع و سودمند است که در آن شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ متعرض حزب گرایی در میان مسلمین می شود چنانچه جمعی از مسلمانان پیرامون شخصی جمع می کردند و نسبت به او تعصب خاصی پیدا می کنند و جهت اطاعت و مخالفت نکردن با او عهد و پیمان می بندند طوری که باید امر و نهی او را پذیرفت و در این کار مهم نیست شخص مورد نظر، صالح و نیکوکار و تابع وحی یا غافل و بدکار و تابع هوای نفس باشد.

برادر خواننده چه بسا سؤالاتی به ذهنت خطور کند که آیا چنین چیزی در میان مسلمانان ممکن است وجود داشته باشد در حالیکه در میان آنها افرادی اهل صلاح و تقوی و علم و عمل موجودند؟!!!

در جواب آن می‌گوییم: آری وجود دارد. به تحقیق که در قدیم و جدید برای مذاهب، روشها، اشخاص، هیئتها، جماعتها و دعوتها تعصب وجود داشته است که اصل آن دو چیز است:

اول اینکه: از جمله طبیعت بشری و اخلاقش این است که تنها در صورتی بر چیزی مجتمع می‌گردند که معتقد باشند در آن بهره و سودی وجود دارد و ممکن است این عقیده برای بعضی ناشی از نظر و استدلال یا تجربه و امتحان و برای بعضی دیگر ناشی از پیروی و تقلید از کسی باشد که معتقد به فضیلت و بزرگواری و کمال او هستند!!

دوم اینکه: از جمله طبیعت آنها این است که نسبت به چیزی که به آن عادت کرده و خو گرفته اند راضی و تسلیم باشند و به آن انس گیرند و در صورت یافتن مخالفی برای آن از خود تعصب نشان دهند و تمام سعی و تلاش خویش را به کار گیرند تا بتواند از آن در مقابل هجوم مخالفان دفاع نمایند و در این راه چیزی که به آن توجه نمی‌شود حق خواهی و آشکار شدن راستی به هنگام نزاع و اختلاف است.

در صورتی که این اخلاق و طبیعت بشری موجود نبود هیچ دین و مذهب و حزب و گروهی باقی نمی‌ماند ولی نکته مهم این است که در تمامی آنها حق تنها یک چیز است و کثرت نمی‌پذیرد.

در اینجا مسئله‌ای وجود دارد که باید به آن تصریح نمود و چنان در صدد روشن‌گریش برآمد که هیچ پوشیدگی در آن نمانده باشد. کسانی که در این عصر جزو کارگزاران اسلام محسوب می‌شوند و در میدان عمل اسلامی حضور دارند باید نسبت به تصحیح بسیاری از تصورات و مفاهیم خویش اقدام نمایند:

اولاً: نظرشان نسبت به رهبران و سرپرستان امورشان چیست؟

ثانیاً: در مورد چهارچوب، تنظیمات و مصطلحاتی که بکار می‌برند شفاف سخن بگویند.

ثالثاً: نسبت به بقیه مسلمانان نظر خویش را بیان دارند.

شیخ الاسلام در این رساله به معالجه در امر اول و آخری برآمده و تعدی و ظلم بر هر مسلمانی را حرام و هر کسی را که مرتکب آن شود و مسلمانان را با گفتار و کردار خویش به ناحق آزار دهد مورد سرزنش قرار می‌دهد و اظهار می‌دارد برای کسانی که در گروهی جمع هستند و معلمی بر آن سرپرست می‌باشد درست نیست که از استاد خویش در عقاب و ناراحت کردن یکی از مسلمانان اطاعت نمایند چون تنها امر و نهی کردن ملاک نیست بلکه باید تحقیق و جستجو نمود لذا در صورت صحت، عقوبت و ناراحتی باید به مقدار گناه باشد و از آن تجاوز ننماید.

اعلام می‌دارد در صورت ایجاد نزاع بین معلم و شاگرد یا استاد و دانشجو یا رئیس و مرئوس باید به طور دقیق تحقیق و بررسی نمود چون یاری نمودن از روی جهل و هوی حرام است، در هر صورت حق چه با نزدیکان باشد و یا با کسانی که از ایشان دورند فرقی نمی‌کند.

من نیز در مورد علاج مسئله دوم می‌گویم: در صفوف عاملان اسلامی در این زمان مجموعه‌ای از مفاهیم وجود دارد و باید به تصحیح آن اقدام نمود و تصحیح نمودنشان موجب ریشه دار نمودن پیوندهایی خواهد شد که باعث متفرق گشتن دلها و پراکنده شدن تلاشها خواهد گردید و مانع از استفاده و بهره گیری آگاهانه از تجارب عاملان اسلامی در اکناف زمین خواهد شد و نهایتاً تجارب بلا استفاده باقی خواهد ماند.

از جمله چیزهایی که تصحیح نمودنشان از طرف اکثر افراد حرکتهای اسلامی لازم است عبارتند از:

اولاً: مفهوم بیعت. ثانیاً: مفهوم جماعت.

شیخ الاسلام رحمته الله متعرض مسئله اولی می شود لذا بیاید با هم در سخنش تأمل و اندیشه کنیم: «برای هیچکدام از معلمین و کسانی که مشغول تعلیم دیگران هستند این حق وجود ندارد که از نفری عهد و پیمان بگیرند تا در تمام چیزهایی که او می خواهد موافقش باشند و یا کسی را که او دوست دارد دوست بدارند و یا دشمنانش را دشمنی کنند، بلکه انجام دهنده چنین کاری از جمله افرادی چون چنگیز خان و امثال او می باشد چون آنها موافقان خویش را دوست و یاور و هر کس مخالف با آنها بود دشمن و باغی می دانستند، لذا عهد و پیمان خدا بر همه لازم و واجب است و همگی باید از خدا و رسولش اطاعت کنند و از آنها پیروی و هر آنچه را تحریم کرده اند حرام بدانند». برای بیان مطلب توضیحی لازم است و آن اینکه:

زمانی که جهان اسلام به سبب نادانی و پشت کردن به احکام اسلامی و تفرقش در سرایشی سقوط قرار گرفت و دنیای غرب توانست بیشترین قسمتهای ممالک اسلامی را با سلطه نظامی، سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ خویش در آورد و در نتیجه صدمات شدیدی بر پیکره نظام اسلامی فرود آورد؛ در نتیجه آن و تحت تأثیر این مصائب مردانی کمر همت بسته و آستینها را بالا زده و امت را به قیام و نهضتی بیدار برای نجات دعوت کردند و برای بازگرداندن فرهنگ و تمدن اسلامی چیزی که یک منهج زندگی به طور کامل است تلاش قابل ستایشی را بعد از آنکه این حقیقت و راستی در دلها دچار تزلزل شده بود، انجام دادند.

در جواب این دعوتگران تلاشگر جمعی لبیک گفته و دعوتشان را اجابت نمودند و پیرامونشان جمع شدند در نتیجه چیزی را که ما حرکت اسلامی معاصر نام نهاده ایم پا به عرصه وجود نهاد، این حرکت در قالب تنظیمات و تشکلهایی جلوه گر شد و یک امر طبیعی هم بود که این تشکلهای مسلمانان را به همراهی با خود دعوت نمایند تا تلاشها را در کنار هم قرار دهند و برای تحقق این امر از نصوصی قطعی یاری گرفتند [و این حق است] که در نهایت آن حجت اقامه می گردید و مشکلات و گرفتاریها رفع می شدند.

آشکار کردن و ابراز نمودن نصوص معینی از وحی در اوقات استثنائی امری ساده و آسان نمی باشد. لذا این کار بر کسانی که دست اندرکار انجام آن هستند لازم می دارد که دارای علم شرعی چیزی که مبنایش کتاب و سنت است، باشند و شناخت کافی به نسبت زمانی که بشریت در آن قرار دارد داشته باشد، بعد از آن باید بتوانند بین نصوص و واقع رابطه ایجاد نمایند طوری که واقع را به سبب نداشتن علم شرعی به سقوط نکشانند و یا به سبب جهل به واقع نصوص را ناکارآمد و در سراسیمه سقوط قرار ندهند که این امر منجر به انحرافات خواهد شد که خطرات آن یکسان نمی باشد. خلاصه، نصوصی که در میدان عمل اسلامی خود را نمایانده است و دارای نتایج تربیتی بسیار بزرگی است آنهایی هستند که به بیعت نمودن و ملزم کردن به اطاعت و اجتماع دعوت می نمایند نصوص در این معنی بسیار است که ما به ذکر بعضی از آنها اکتفا می کنیم و همراه با آن خطراتی که نسبت به فهم معانی آن در کمین است را اشاره می نماییم.

مسلم در صحیحش از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» «کسی که از اطاعت دست برمی دارد در حالی خداوند را ملاقات می کند که برای کار خویش حجت و دلیلی ندارد و هر کس بمیرد و بیعتی بر گردن نداشته باشد با مرگ جاهلیت مرده است». و همچنین مسلم در صحیح و احمد در مسند و نسائی در المجتبى از طریق ابوهریره حدیث مرفوعی را روایت می کنند که در آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عَمِيَّةٍ يَغْضَبُ لِعَصْبَةٍ أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصْبَةٍ فَقُتِلَ فَقِتْلَةً جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا وَلَا يَتَحَاشَى مِنْ مُؤْمِنِهَا وَلَا يَفِي لِدِي عَهْدٍ عَهْدُهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَكُنْتُ مِنْهُ» «هر کس از اطاعت خارج شود و جماعت را رها کند و در آن حال بمیرد با مرگ جاهلیت مرده است، و هر کس زیر پرچمی که هدفش معلوم نیست بمیرد و به خاطر قوم و خویشش خشمگین شود و یا به سوی طائفه و قومی دعوت نماید مرگش جاهلی خواهد بود و هر کس بر علیه اتمم خارج شود و خوب و بدش را بزند و به مؤمنان آن اهمیت ندهد و پیمان صاحبان عهد را رعایت نکند چنین کسانی از من نیستند و من هم از آنها نیستم». این نصوص و هر آنچه در این معنا وارد شده اند قضایا و مسائل مهمی را در شرایط زمانی ما در طبیعت حرکت اسلامی طرح می گردانند... که بارزترین آنها دو مسئله مهم می باشند:

مسئله نخست اینکه: آن بیعت واجبی که مسلمان به سبب ترک کردنش گناهکار خواهد شد، چیست؟ آیا منظور از آن، بیعت با یک استاد و یا رئیس یک تشکیلات اسلامی است؟ و آن استاد و آن رئیس تشکیلات که اهلیت برای بیعت نمودن را دارند

چه کسانی هستند؟ اساتید بسیارند و تشکیلات و تنظیمات متعددند!! یا اینکه این بیعتی که مسلمان به سبب ترک کردنش دچار گناه می شود برای حاکم مسلمانی است که جهت حاکمیت شرع خداوند به پا خاسته است؟

در صورتی که معنی مشخص همین باشد و مسلمانان فاقد حاکمی باشند که اهلیت شرعی و واجب برای بیعت کردن را دارد آیا در این حالت دچار گناه می شوند؟ یا فقط زمانی که حکومت اسلامی برپا گردد و مسلمانی حاضر به بیعت کردن نباشد دچار گناه می شوند؟

آنچه از مجموع نصوص مربوط به بیعت کردن برایمان آشکار می شود این است که بیعت واجب، بیعتی است که برای حاکم مسلمان از دیگران گرفته می شود و این واجب است که مسلمانان در صورت قدرت به خاطر ترک آن گناهکار می شوند و در این صورت نیز اگر ناتوان از آن باشد یا شروط آن کامل نگردد گناه نیز منتفی می گردد. والله أعلم.

چیزی که ما را ملزم به ذکر حدیث بیعت نموده است بحث بسیار در زمینه آن در جریان حرکت جمعی اسلامی است بسیاری از تشکیلاتهای اسلامی برای تأثیر گذاشتن بر دیگران آن را به میان می کشند تا آنها را وادار به همراهی با خویش در تنظیمات خود گردانند و از اینجا نتیجه می گیرند که هرکس بیعتی چون بیعت تنظیمات و تشکیلاتی را به گردن نگیرد گناهکار است و ممکن است در صورت بیعت ندادن با مرگ جاهلی دنیا را ترک نماید!!

این اشتباه در فهم مسئله منجر به موضع گیری متشنج و ناگوار می گردد.

خواننده گرامی ما سخنان متعددی از علمای معروف را در این زمینه برایتان بازگو می کنیم تا موجب وضوح امر و آشکار شدن مسئله گردد و حق بصورت آشکار ظاهر شود طوری که هیچ پوشیدگی و خفایی در آن نماند.

امام احمد در «مسائل ابن هانی» شماره ۲۰۱۱ بعد از آوردن این فرموده رسول الله ﷺ «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» «هرکس بمیرد و فاقد امام باشد با مرگ جاهلیت مرده است». در جواب اسحاق بن ابراهیم بن هانی که از معنی حدیث می پرسد می گوید: «تدري ما الإمام؟ الذي يجتمع المسلمون عليه كلهم. يقول: هذا إمام، فهذا معناه» «می دانی امام کیست؟ کسی است که مسلمانان همگی بر امامتش اجتماع نمایند، این امام است و معنایش همین است».

کشمیری در فیض الباری ۴/ ۵۹ گوید: «اعلم أن الحديث يدل على أن العبرة بمعظم جماعة المسلمين، فلو بايعه رجل أو اثنان أو ثلاثة فإنه لا يكون إماماً ما لم يبايعه معظمهم، أو أهل الحل والعقد» «بدان که حدیث دلالت می کند بر اینکه اعتبار به بیشترین جماعت مسلمانان است بنابراین اگر یک و یا دو و یا سه نفر با کسی بیعت کنند امام نخواهد بود تا زمانی که بیشترین آنها یا اهل حل و عقد با او بیعت نمایند».

می گویم: بر این اساس تهدید و عقاب به خاطر ترک بیعت که در حدیث رسول الله ﷺ آمده است که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» «هرکس بمیرد و بیعتی بر گردن نداشته باشد با مرگ جاهلیت مرده است» بر او منطبق نمی گردد مگر به خاطر امامی که مسلمانان به دورش جمع شده و با او بیعت کرده اند، ولی در صورتی که فاقد چنین امامی باشند این وعید و تهدید بر آنها قابل انطباق نیست. شاهد سخن، فرموده رسول الله ﷺ است که حذیفه را راهنمایی

می‌کند در صورت نبودن جماعت و امام کناره گیری و اعتزال نماید آیا می‌توان معتقد بود که رسول الله ﷺ حذیفه را راهنمایی کرده تا بر اساس مرگ جاهلیت بمیرد چنین اندیشه‌ای خطاست. بر این اساس اشتباه کسانی که به این حدیث متمسک می‌شوند تا بیعت با امامی را قبل از برپا کردن دعوت و روشنگری اثبات کنند روشن می‌گردد، و لازم به دانستن است که رسول الله ﷺ تنها زمانی که حق آشکار و بیان شده بود با انصار بیعت کرد و آن هم بیعت گرفتنش تنها به خاطر ایمان آوردن و متمسک شدن به فضایل اعمال و دوری جستن از منکرات بود و بیعت دوم نیز که با انصار منعقد گردید برای تحقق بخشیدن به امکان هجرت و محکم نمودن موقف انصار نسبت به رسول الله ﷺ و مطمئن شدن نسبت به پاکی و صفای جو حاکم بر مدینه بود.

آلوسی در تفسیرش زیر آیه ﴿وُزِّيهِمْ﴾ در سوره الجمعة سخن از رابطه بین متصوفه به میان می‌آورد و در موردشان می‌گوید: «...رابطه را اظهار داشته و در موردش می‌گویند: به برکت آن دل آماده دریافت فیض و بخشش می‌گردد که برای اثبات آن دلیلی از شارع بزرگ اسلام ﷺ و از جانشینانش نیافته‌ام که قابلیت آن را داشته باشد و به آن اعتنا نمود بلکه تمام آن چیزهایی را که در این زمینه اظهار می‌دارند و آن را دلیل به حساب می‌آورند خالی از ایراد نیست و بیشتر آنها چون متمسک نمودن به ریسمانهای ماه است، و اگر ترس از طولانی شدن کلام نبود آنها را همراه هر آنچه که در بردارند بیان می‌داشتم».

شما به این عالم بزرگوار که اطلاعات وسیعی دارد و آگاه به سخنان طرفداران این طریقه در استدلال بر رابطه و توجه است بنگرید که دلیلی قابل اعتماد از آنها سراغ ندارد و به چیزی از سخنانشان رضایت نمی دهد آیا ممکن است احادیث مورد بحث از او مخفی مانده باشد در حالیکه نزد کسانی که در طلب علم مبتدی هستند این احادیث مشهور است تا چه رسد به امثال او که متبحر و دارای علم فراوان است.

و به فرض مخفی ماندنش بر او آیا این احادیث بر امثال شیخ الإسلام ابن تیمیه، نیز مخفی می ماند. آنجا که از او سؤال می شود آیا برای تازه شروع به کار کرده جایز است که به معلمش تعهد دهد که در صورت حق یا باطل همراه او باشد و با هر کس که با او دشمنی کند دشمن و با هر کس او دوستی نماید دوست باشد؟ که جوابش در همین رساله موجود است و به هیچ وجه احادیث مذکور را مورد توجه قرار نمی دهد، در صورتی که اینجا محل توجه به آنها بود برایشان پوشیده نمی ماند این را هر فرد آگاه به کتابهایش می داند مخصوصاً توجه به کتاب «السیاسة الشرعية في إصلاح الراعي والرعية» گواه بر مدعی است.

از این گذشته وقتی که از ابن عابدین: سؤال می شود: یک صوفی از فردی بیعت می گیرد آنگاه فرد مورد نظر شیخ دیگری را برگزیده با او نیز تعهد و پیمان می بندد، آیا عهد و پیمان اولی بر او لازم است یا عهد و پیمان دومی؟ ایشان همانگونه که در (تنقیح الفتاوی الحامدية ۲/ ۳۳۴) مسطور است می گوید: «لا يلزمه العهد الأول ولا الثاني، ولا أصل لذلك» «نه پیمان اولی و نه عهد دومی هیچکدام بر او لازم نیست و این امر فاقد هرگونه اصلی است». به همین صورت سیوطی در (الحاوی للفتاوی ۱/ ۲۵۳) و

محمود خطاب السبکی در (الدین الخالص ۶/۲۹۰) متذکر این مسئله شده اند: «اما آنچه که در مورد بعضی از متصوفه زمان ما روی می دهد که دست خویش را در دست مردان و زنان می گذارند و با آنها عهد و پیمان می بندند که شاگردشان باشند تا آنها نیز شیخ آنها گردند و در نتیجه گاهی به وسیله خوردن اطعام در منزلشان در اموالشان شریک می شوند و گاه مالیاتهایی بر مالشان قرار داده تا آنها در وقت معین بپردازند مثل اینکه جزیه است که با زور و قهر دریافت می شود اینکار جرم و فساد است و خارج از حد و مرز شرع است و عقل نیز آن را نمی پسندد از خداوند برای خود و جملگی امت کمال هدایت و همه توفیق را خواستارم».

در این کار تنها علمای متأخرین منکر آن نشده اند بلکه عالمی از بزرگان معتمد تابعین در این زمینه سبقت جسته است او مطرف بن عبدالله بن شخیر است. ابونعیم در (الحلیة ۲/۲۰۴) و از همان طریق او، ذهبی در (سیر أعلام النبلاء ۴/۱۹۲) با سند صحیح از مطرف روایت می کند که گفت: ای بندگان خدا، بخشش کنید و نیکی نمایید که تنها وسیله بندگان برای رسیدن به خداوند دو فضیلت خوف و طمع است. روزی پیش او رفتم در حالیکه چیزی را می نوشت که از جمله آن امثال این کلمات بود: «أن الله ربنا، ومحمداً نبينا، والقرآن إمامنا، ومن كان معنا كنا... وكنا له...، ومن خالفنا كانت يدنا عليه، وكنا وكنا» «الله پروردگار ما و محمد ﷺ پیامبر ما و قرآن پیشوای ماست هرکس با ما باشد ما نیز با او هستیم و هرکس مخالف ما باشد همگی بر علیه او خواهیم بود». گفت: این نوشته را بر تک تک مردان عرضه داشتند به او گفتند: ای فلانی آیا به آن اقرار دارید؟ تا نوبت به من رسید. گفتند: ای جوان آیا تو اقرار می نمایید؟ گفتم: نه.

زید گفت: بر آن جوان عجله نکنید. ای جوان نظر شما چیست و چه می گوئید؟ گفتم: خداوند در کتابش عهدی بر من نهاده است لذا من هرگز غیر از آن عهد و پیمان ملزم به عهدی نخواهم بود، سپس افراد از آخر به اول یکی یکی برگشتند هیچکدام به آن اقرار نمودند در حالیکه آنها سی نفر از زاهدان بودند.

زید بن صوحان شبها را به قیام می ایستاد و روزها را روزه می گرفت و هرگاه شب جمعه فرا می رسید آن را احیا می کرد و در آن شبها اگر زنش پیش وی می آمد ناراحت می شد و از ملاقات با او در آن شبها پرهیز می نمود. گزارش کردار او به سلمان رسید. به منزلش آمد و حال زید را جویا شد. همسرش گفت: در خانه نیست. آنگاه سلمان گفت: سوگندت می دهم که طعامی درست کنی و زیباترین لباسهایت را بپوشی. آنگاه به دنبال زید فرستاد، زید که آمد سلمان به طعام نزدیک شد و گفت: ای زید تو هم بخور. در جواب اعلام نمود که من روزه هستم. گفت: ای زید بخور و دینت را ناقص مکن به درستی که بدترین سفرها، سفری است که در آن به نفس زنان، بیفتید و در آن بر خود سخت گیرید و گفته شده: از حیوان بیشتر از حد توانایی بار می کشید. چشم تو بر تو حقی دارد و بدن تو بر تو حقی دارد و همسرت بر تو حقی دارد. ای زید بخور. آنگاه زید خورد و آنچه را انجام می داد از انواع سختگیری را ترک کرد.^۱

آنچه از این جریان فهم می شود مسئله انکار کردن مطرف بر آن است و زید در آن روزگار از جمله افراط کنندگان در اطاعت و بندگی بود و سرانجام ایشان آنچه را

انجام می داد همانگونه که گذشت ترک کرد، گرچه مطرف از جمله کسانی نبود که از جماعت دور باشد چون او همانگونه که در «الحلیه ۲ / ۲۰۸» آمده می گوید: «هیچ بیوه زنی که در منزل خویش سکنی گزیده محتاج تر از من به جماعت نیست». اما ایشان: در مقابل شرع گردن کج و مطیع و از اهل بدعت دور بود. از جماعت خوارج حروریه پیش او آمدند و ایشان را به عقیده خویش دعوت کردند در جوابشان اظهار نمود: اگر دو نفس داشتم با یکی از آنها با شما بیعت کرده و دیگری را باز می داشتم اگر آنچه می گوئید هدایت و حق بود نفس دیگرم را نیز به پیروی وامی داشتم و اگر گمراهی بود نفسی هلاک و باز برایم نفسی باقی بود اما چکار کنم تنها یک نفس دارم نمی توانم آن را فریب دهم^۱.

خلاصه اینکه: اعتقاد داشتن به اینکه بیعت دادن به مشایخ و جماعات و احزاب به خاطر وجود احادیثی که بیعت با امیر مؤمنان را واجب می داند مشروع است سخن ناسنجیده و نشان از عدم آگاهی و بصیرت است هیچگونه شباهتی بین بیعت مشایخ و دیگران و بیعت کردن با امیرالمؤمنین وجود ندارد، چون آثار بیعتها با همدیگر اختلاف دارند که در صورت وجود مشابَهت ابن تیمیه و ابن عابدین و سبکی و دیگران از آن مطلع می شدند و آثاری بر آن مترتب می شد که هیچ عاقلی آن را بر زبان نمی آورد تا برسد به کسی که عالم و فقیه باشد.

بعد از این، چیزی که می ماند این است که بگوییم: بیعت کردن بر امورات جزئی که از نظر اسلام مشروع باشند آن هم با اختیار، بدون اینکه واجد آثار بیعت کردن با

۱- طبقات ابن سعد ۷/۱۴۳، سیر أعلام النبلاء ۴/۱۹۵.

امیرالمؤمنین باشد جایز است حال مهم نیست در عهد و پیمان گرفته شده ملزم به یک اطاعت معین و مشروع گرداند یا ملتزم به انجام عملی بین خود و دیگران شود به شرطی که هیچ ممنوعیت شرعی به دنبال نداشته باشد.

در مورد اولی چیزی را که امام بخاری در تاریخ الکبیر ۳۹/۶ در شرح حال عباد بن میسره منقروی تمیمی آورده بیان می داریم که ایشان متعهد می شود هر شب هزار آیه از قرآن را قرائت نماید و در صورت عدم قرائت فردایش روزه باشد این کار بر او سخت آمد پیش ابن سیرین رفت. در جواب به او گفت: من در مورد عهد و پیمان با خداوند چیزی نمی گویم به عهدی که با خداوند بسته اید وفا کنید.

حسن بصری رحمته الله گفت: خداوند هیچ نفسی را به زیادت از حد توانایی مکلف نکرده است لذا سوگندش را کفاره دهد.

در مورد دومی سخن مادر مؤمنان، عائشه رضی الله عنها، به ابن ابی شائب که قصه گو و داستانسرای اهل مدینه بود می باشد که به او گفت: سه چیز وجود دارد که در موردشان باید با من بیعت کنی و در صورت عدم بیعت با تو می جنگم و دشمنی خواهم کرد. در جواب سؤال کرد آن سه چیز را بیان دارید من با تو ای مادر مؤمنان بیعت می کنم. فرمود: از سجع در دعا کردن پرهیز کنید چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش آن را انجام نمی دادند. (اسماعیل استاد امام احمد کسی که این اثر را روایت کرده می گوید: ام المؤمنین، عائشه، گفت: من معاهد رسول خدا و اصحابش بودم و آنها آن را انجام نمی دادند). در هر جمعه یکبار برای مردم قصه بگو، اگر نتوانستید دو بار و اگر نتوانستید سه بار آن را انجام دهید و کاری نکنید مردم از کتاب خدا خسته شوند، نکند خودت پیش مردم بروید در حالیکه با خود سخن می گویند، سخنان را با

قصه هایت قطع نکنید بلکه آنها را رها کن اگر خود پیشت آمدند و از تو خواستند برایشان قصه بگو.^۱

و از آن جمله کلام امام قرطبی در تفسیرش ۳۳/۶ در مورد آیه «يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [مائده: ۱] می باشد زجاج گوید: معنی آن این است که در عهد و پیمان خداوند را بر خود و عهد و پیمان همدیگر رعایت و به آن وفا کنید و این امر به قولی راجع به عموم و به آن دلالت دارد، چنانکه رسول الله ﷺ می فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» «هرکس کاری را انجام دهد و دستور ما بر آن نباشد آن کار مردود است». ابن اسحاق باز گو می کند که افرادی از قبایل قریش در منزل عبدالله بن جدعان به خاطر بزرگواری و نسب او جمع شدند عهد و پیمان بستند هرگاه مظلومی را در مکه یافتند از اقوام باشد یا دیگران او را حمایت کنند تا زمانیکه ظلم از او برطرف گردد، قریش آن را پیمان جوانمردان «حلف الفضول» نامیدند و این همان چیزی است که رسول الله ﷺ در موردش می فرماید: «لَقَدْ شَهِدْتُ فِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدْعَانَ حِلْفًا مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهِ حُمْرَ النَّعَمِ وَلَوْ أُدْعِيَ بِهِ فِي الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ» «در منزل عبدالله بن جدعان پیمانی را بستم که برایم از شتران سرخ موی بهتر و محبوبتر بود در صورتی که کسی در دوران اسلامی نیز مرا به رعایت آن فرا خواند دعوتش را پاسخ می گویم». این پیمان همان معنی قصد شده در این فرموده رسول الله ﷺ می باشد آنجا که می فرماید: «وَأَيُّمَا حَلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا

۱- امام احمد در مسندش آن را تخریج و همانگونه که در فتح الربانی ۲۸۷/۱۹ آمده سندش خوب است.

شِدَّةً» «هر پیمانی که در دوران جاهلیت منعقد گشت اسلام آن را قوت بخشید». زیرا آن موافق با شرع بود به دلیل اینکه در آن دستور به حمایت از مظلوم داده می شود اما عهد و پیمانهای فاسد و باطلی که بر اساس ظلم و غارت شکل گرفته بودند اسلام آنها را نابود و از بین برد، الحمد لله رب العالمین^۱.

ابن اسحاق می گوید: آن زمان که ولید بن عتبه امیر مدینه بود و مالی را که متعلق به حسین بن علی بود به نفع سلطان دستور به مصادره اش داد. حسین به او گفت: سوگند به الله یا انصاف را در مورد من رعایت می کنید یا شمشیر به دست گرفته و در مسجد رسول الله ﷺ برمی خیزم و مردم را به پیمان جوانمردان فرا می خوانم. عبدالله بن زبیر گفت: من هم به الله سوگند می خورم اگر مرا دعوت کند شمشیر به دست گرفته و همراه او قیام می کنم تا به حقش می رسد یا همگی در آن کشته می شویم. جریان به مسور بن مخرمه رسید ایشان نیز همانند آن سخنان را بیان داشت. عبدالرحمن بن عثمان بن عیدالله تمیمی نیز وقتی جریان را شنید همان سخنان را بر زبان جاری کرد و آنگاه که جریان به ولید رسید حقش را برگرداند.

و از آن جمله عهد و پیمان حذیفه و پدرش حسیل با مشرکین در کمک نکردن به پیامبر ﷺ بر علیه آنها و همراه او جنگ نکردن می باشد.

مسلم در صحیحش و احمد در مسندش از حذیفه بن یمان روایت می کنند که گفت: مرا از حضور بدر منع نکرد جز عهد و پیمانی که با مشرکان بسته بودم. می گوید: کافران قریش ما را گرفتند و گفتند: آیا شما قصد دارید پیش محمد بروید؟

۱- شرح ثلاثیات مسند امام احمد بن حنبل ۱۶۲/۲-۱۶۷-۱۶۸ را ملاحظه نمایید.

در جواب گفتیم: ما قصد او را نداریم و فقط می خواهیم به مدینه برویم. از ما عهد و پیمان گرفتند که به سوی مدینه منصرف و همراه رسول خدا در جنگ شرکت نکنیم. ما هم خبر را به رسول الله ﷺ رساندیم. فرمود: به مدینه بازگردید سپس فرمود: با آنها عهد و پیمان را رعایت کنید و از خداوند علیه آنها یاری می طلبیم.

ابن قیم در الهدی ۱۳۹/۳ می گوید: از جمله هدایت رسول الله ﷺ این است هرگاه یکی از اصحابش با دشمنانش عهدی می بست هرچند با رضایت ایشان هم صورت نمی گرفت ولی در صورتی که مضر به حال مسلمانان نبود آن را تأیید می کرد همانگونه که عهد و پیمان حدیفه و پدرش حسیل را با مشرکان که متعهد جنگ نکردن همراه پیامبر ﷺ را امضاء و به آنها گفت: از جنگ منصرف و عهد و پیمان را رعایت و ما از خداوند علیه آنها کمک و یاری می طلبیم.

و از آن جمله بیعت گرفتن امام بزرگوار شهید ابو عبدالله احمد بن نصر بن مالک بن هشم خزاعی مروزی با مردم بر مخالفت کردن کسی که معتقد به مخلوق بودن قرآن است می باشد و تلاش برای ایجاد یک دگرگونی اساسی در روزگار الواصلت خلیفه عباسی بود. لذا بر این اساس بیعت گرفت (و امام احمد بن حنبل نیز او را مدح و ستایش نمود) او در این حرکتش توانست قلوب اهل بغداد را مالک شود و در میان افرادی که با او عهد و پیمان بسته بودند نفری را بر غرب بغداد و یک نفر دیگر را بر شرق بغداد کار گذاشت و با جمله کسانی که با او بودند قرار گذاشتند که در شب پنج شنبه ماه شعبان سال ۲۳۱ هـ قیام را آغاز نمایند و علامت شروع قیام را زدن طبل قرار دهند، ولی دسته ای از سفهاء و افراد نادان شب چهارشنبه یک شب قبل از قرار شروع به زدن طبل کردند آنها گمان کرده بودند همان پنج شنبه شبی است که برایش

خود را آماده کرده اند، لذا بسیار طبل زدند و کسی جوابشان را نداد. اسحاق بن ابراهیم آن زمان در بغداد نبود برادرش محمد بن ابراهیم جانشین او بود. ایشان غلامی داشت که به او رحش می گفتند او را دنبالشان فرستاد آنها را آوردند و در مورد علت کارشان از آنها سؤال کرد اما کسانی که طبل زده بودند هیچکدام معلوم نشدند، نفری که بیشتر در حمامها کار می کرد و یک چشمش آسیب دیده بود و به او عیسی الأعرور می گفتند را آوردند به زدن تهدیدش کردند ایشان به دو فرزند اشرس که قبل از موعد طبل را به صدا در آورده بودند و احمد بن نصر بن مالک و دیگرانی که می شناخت، اعتراف نمود. همان شب به دنبال آنها رفتند بعضی را دستگیر کردند، طالب را که احمد بن نصر بر طرف غرب نهاده بود و همچنین ابوهارون السراج مأمور جانب شرقی از طرف احمد بن نصر را دستگیر کردند یک شبانه روز همراه عیسی اعرور به دنبالشان گشتند و سرانجام در شرق و غرب بغداد آنها را به زندان انداختند. ابوهارون و طالب را به وسیله هفتاد رطل آهن بستند^۱، و دیگران را نیز همینطور به بند کشیدند؛ در منزل فرزندان اشرس دو پرچم سبز رنگ را در یک چاه که مقداری قرمزی در آن بود یافتند و یکی از یاران محمد بن عیاش مأموریت بیرون آوردنش را به عهده گرفت که ایشان عامل جانب غربی و عباس بن محمد بن جبریل قائد خراسانی نیز عامل جانب شرقی حکومت بودند. آنگاه یکی از نزدیکان احمد بن نصر را آورده و تهدید کردند ایشان نیز به همان چیزی که عیسی اعرور اعتراف کرده بود اقرار نماید. به نزد احمد بن نصر که در حمام بود رفتند. ایشان به مأموران حاکم گفت: این منزل من است اگر

۱- رطل یک وسیله سنجش و معادل ۸۴ مثقال است. مترجم

پرچمی یا وسایل جنگی و یا چیزی دیگر را یافتید همگی همراه خون من برایتان مباح باشد. ولی در نتیجه جستجو چیزی را نیافتند سرانجام ایشان را پیش محمد بن ابراهیم بن مصعب بردند. او را با دو زنجیر بسته همراه دو نفری که اقرار نموده بودند و دو فرزندش و نفری که او را پنهان کرده بود پیش امیرالمؤمنین الواصلی که آن هنگام در سامره بود فرستادند. الواصلی نسبت به محل آنها اطلاع یافت. ابن داود و اصحابش را احضار نمود و یک مجلس عمومی را برایشان ترتیب داد تا آنها را بیازماید و حالشان را کشف کند. جملگی افراد در حضورش همراه زندانیان جمع شدند و چنانکه می گویند: ظاهراً احمد بن داود به وسیله تهدید به قتل او را به حضور در آن مجبور کرده بودند، هنگامی که احمد بن نصر را آورند الواصلی در مورد اخلاص و آشوب از او چیزی نپرسید و همچنین در مورد اینکه قصد خروج بر علیه او را داشته با او مناظره و گفتگو نکرد بلکه به او گفت: ای احمد در مورد قرآن نظرت چیست؟ جواب داد: قرآن کلام خداست. سؤال کرد: آیا آن مخلوق است؟ جواب داد: آن کلام خداست. سؤال نمود: در مورد پروردگار چه می گوید؟ آیا در قیامت دیده می شود؟ جواب داد: ای امیرالمؤمنین، از رسول خدا به ما رسیده که فرمود: «تَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَاهِ» «پروردگارتان را می بینید همانگونه که ماه را می بینید و در دیدنش شک نمی کنید». پس ما بر خیر می باشیم.

اسحاق بن ابراهیم به او گفت: وای بر تو! بنگرید چه می گوید! گفت: تو مرا به آن امر کردی. اسحاق از سخنانش ترسید و گفت: آیا من تو را به این سخنان دستور دادم! گفت: آری. به من امر کردی که او را هنگامی امیرالمؤمنان است نصیحت کنم و از جمله نصیحت من برای او این است که او از حدیث رسول الله ﷺ نمی ترسد.

الواثق به اطرافیانش گفت: در موردش چه می‌گویید؟ همگی دهن گشودند، عبدالرحمن بن اسحاق که قبلاً بر جانب غربی بغداد قاضی بود و عزل شده بود و در مجلس حضور داشت و از جمله ارادتمندان احمد بن نصر هم بود گفت: ای امیرمؤمنان او خونش حلال است و ابو عبدالله ارمنی که رفیق پسر ابوداود بود گفت: ای امیرمؤمنان خونش را به من بدهید. آنگاه الواثق گفت: او کشته می‌شود.

ابن ابی داود گفت: ای امیرمؤمنان: کافری است که از او درخواست توبه می‌شود شاید دچار نوعی جنون و یا عقلش زایل شده باشد [گویا مجبور شده که به واسطه آن کشته شود] الواثق گفت: هرگاه مرا دیدید که به سوی او برمی‌خیزم هیچکس با من برنخیزد و به راستی که من به واسطه قدم زدن به سوی او خواهان اجر و پاداش الهی هستم. دستور داد یک شمشیر تیغ را برایش آوردند آن را به دست گرفت و به طرف او حرکت کرد، ایشان در وسط خانه بود درخواست کرد پوستی را برایش بیاورند آن را در وسطش قرار داد و ریشمانی خواست سرش را محکم به آن بست و ریشمان را کشید آنگاه واثق یک ضربه شمشیر به او زد که بر ریشمانی روی شانه اش اصابت کرد سپس ضربه ای بر سرش وارد نمود آنگاه شمشیر را تکانی داد و کار را یکسره کرد و شمشیری بر گردنش زد و سرش را از تن جدا نمود. و گویند: الواثق سر شمشیر را در شکمش فرو برد و پس از آنکه کار را یکسره کرد دستور داد آن را به صلیب بکشند و در حالیکه با دو زنجیر پاهایش را بسته بودند و با یک پیراهن و دامن او را در محله‌ای از شهر قرار دادند. سرش را به بغداد حمل کردند و روزها آن را در قسمت شرقی و به همان صورت در قسمت غربی بغداد نهادند سرش را بر درختی نهاده و خیمه‌ای را بر آن زده و نگهبانانی بر آن گماشتند که آن محل به مکان سر احمد بن

نصر معروف شد و در گوشش یک برگ کاغذ نهاده و بر آن نوشته بودند: «این سر کافر مشرک گمراهی است!!! او احمد بن نصر بن مالک است او کسی است که خداوند وی را به دست عبدالله هارون الإمام الواثق بالله امیرالمؤمنین بعد از آنکه در مورد خلق قرآن و نفی تشبیه نمودن حجت بر او تمام گردید و توبه به او عرضه گردید و امکان برگشت به حق به او داده شد ولی ایشان روی برتافت و عناد و سرکشی نمود و به موارد مورد اشاره تصریح نمود به قتل رسید، حمد و ثنا برای خداوندی که برای بردنش به آتش و عذاب دردناکش در مورد او تعجیل نمود و امیرالمؤمنین در آن مورد از او سؤال نمود و ایشان به تشبیه اقرار و به کفر سخن گفت و بدین سبب امیرالمؤمنین خونس را مباح و او را لعن نمود». و دستور داد همراهان و دوستان احمد بن نصر آنهایی که جزو یاران او به حساب می آمدند را داغ کنند و زندانی نمایند سپس بیست و اندی از این زندانیان داغ شده را در یک مکان تاریک زندانی و آنها را از گرفتن زکاتی که زندانیان می دادند منع کردند و از ملاقات ممنوعشان کردند و آهن را به آنها بسته بودند تا سنگین شوند بعد او هارون السراج و دیگری که با او بود را به سامره حمل کردند سپس دوباره آنها را به بغداد بازگرداندند و آنها را در زندان حبس کردند.

علت گرفتار شدن کسانی که به سبب احمد بن نصر دستگیر شدند مرد گازی بود که در یک کاروانسرا ساکن بود. ایشان پیش اسحاق بن ابراهیم بن مصعب آمد و گفت: من تو را برای دستگیری یاران احمد بن نصر راهنمایی می کنم لذا کسانی را همراه و به دنبال او فرستادند، آنگاه که همگی دستگیر و با هم جمع گردیدند فهمیدند

که مرد گازر (لباسشوی) سبب دستگیری آنها بوده است که در مهرزار باغ نخلی دارد بعد باغش را بریدند و منزلش را به تارج بردند.^۱

حرکت احمد بن نصر بعد از مرگش نیز ادامه یافت و به علت آشکار شدن امورشان در زندگی نتوانست در نتیجه حرکت و قیامش به مقصود برسد و از بررسی دورانی که به دنبال مرگش فرا رسید دانسته می شود که حرکت ایشان از بین نرفت و معانی که او برای آن قیام نمود تأثیر گذاشت و باعث تحول در متوکل و حتی باعث شد الواثق از آنچه انجام داده بود توبه کند و در صدد تغییر برآید و بازگشت به حق و راستی را آغاز کند و به نصیحت و خیرخواهی ابن نصیر عمل کند و او را مبتدعه اطراف خودش کشتند.

شاهد ما در این قصه این بود که امام احمد بن نصر منکری را بر حاکم جامعه که خارج از اسلام بود انکار می نمود و بر مخالفت کردن با حاکم و خروج نمودن بر علیه او بیعت نمود و صف اسلامی را مشخص نمود و آن را از اهل بدعت و دیگرانی که در صف مخالف حکومت بودند جدا نمود و عالمان عصرش این کارش را ستوده تا جایی که امام احمد بن حنبل امام اهل سنت در موردش گفت: «رحمت خدا بر او باد با جان خود فداکاری نمود».

۱- تفصیل این جریان را در تاریخ طبری ۱۳۵/۹ - ۱۳۹ - ۱۹۰، سیر أعلام النبلاء ۱۱/۱۶۶، طبقات

الحنابلة ۱/۸۰ - ۸۲، طبقات الشافعية ۵۱/۲، تاریخ بغداد ۵/۱۷۳ - ۱۷۶، البدایة والنهاية ۱۰/۳۰۲ - ۳۰۷

مطالعه نمایید.

چیزی که باعث جمع شدن امام احمد بن نصر و دوستانش با همدیگر گردید، تنها جنگیدن با بدعت و کمک کردن به سنت بود، بنابراین هرگاه جماعتی بر اطاعت خداوند و رسولش اجتماع نمایند و همدیگر را بر این کار یاری کنند عملشان همانگونه که از خلال تمامی مثالهایی که گذشت مشروع می باشد چون دوری جستن از ظلم و تعصبات جاهلی هدفشان بوده است. شعارشان این نبود که «نحن مع کل أحد منا في كل شيء» «ما در تمامی مسائل با همدیگر هستیم» یا اینکه «نبایع علی السمع والطاعة في المکره والمنشط في کل شيء»!! «با همدیگر در هر شرایط و در مورد همه مسائل به قصد اطاعت و فرمانبری بیعت می کنیم»!! بلکه باید اجتماع بر اساس یک کار معروف و پسندیده که همه مجتمعات نسبت به آن اطلاع دارند صورت گیرد. یا اینکه اجتماع بر اساس جنگیدن با یک امر ناپسند و مکروه که پیش همه اجتماع کنندگان شناخته شده و جملگی از آن بیزار هستند صورت گیرد که در غیر این صورت عهد و پیمانشان از جنس همان پیمانهای خواهد بود که مشرکان انجام می دادند.

اگر فرد متعرض به حدیث عباد بن صامت که در صحیح آمده استدلال نماید که گوید: «بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ» «با رسول خدا در اطاعت و فرمانبری در آسایش و سختی بیعت نمودیم». در جواب او همان چیزی را اظهار می داریم که ابن جوزی گفته است: «وَأَيْنَ اشْتَرَاطُ الشَّيْخِ عَلَيَّ الْمُرِيدِ، مِنْ اشْتَرَاطِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَى الْبَيْعَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْإِلَازِمَةِ»^۱. «شرایط بیعت یک شیخ با

میریدش کجا و شرط بیعت با رسول الله ﷺ که اطاعت کردنش در بیعت اسلامی واجب و لازم است کجا» ابن قیم بیان می دارد که از جمله مکر و کید شیطان با صوفیه این است که: «به آنها دستور می دهد که شکل واحد داشته باشند، لباس واحد، شکل و شمایل واحد و راه رفتن معین و شیخ مشخص و طریقه ای ساخته شده و همه اینها را بر آنها لازم می نماید چنانکه مانند فرائض آن را بر خود لازم می دارند و هرکس از آن خارج گردد از او ایراد می گیرند و او را مورد ذم و نکوهش قرار می دهند». در ادامه می گوید: «آنها مشغول به حفظ نمودن رسومات از شریعت و حقیقت هستند لذا در مقابل رسومات اهل بدعت توقف می کنند نه با اهل فقه هستند و نه همراه اهل حقایق و کشفند چون صاحبان حقیقت مقید شدن به رسومات قراردادی را شدیدترین چیز بر خود می داند و این امر از جمله بزرگترین پرده بین دلش و الله می باشد پس هرگاه به آن مقید می شود دلش را از سیر و حرکت باز می دارد و بدترین احوالاتش توقف همراه رسومات وضعی می باشد و در حرکت متوقف نمی گردد بلکه یا پیش می رود یا پس می گردد همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾» برای آن کس از شما که بخواهد به پیش و یا به عقب رود». لذا توقفی در راه نیست تنها رفتن و پیشرفت و رجوع و برگشتن است^۱.

بنابراین کسانی که در صدد انجام عمل دینی هستند باید هدفهای بلند خویش را حاضر و ماندگار کنند و به آن تمسک جویند و از هرگونه غل و زنجیری آن را دور گردانند چیزی که آنها را متوجه نفسهایشان خواهد کرد و بسیاری از عوارضات و

اراضی را چون ظن و گمان فاسد در مورد مردم بطور عام و در مورد دعوتگران بصورت خاصی ایجاد می نماید تا جایی که چنان عبارات تندی را در مورد هم به کار می برند که گاهاً به حدی می رسد که بعضی از دیگران درخواست توبه نمایند و آن وقت در چنان ظن و گمان فاسد و تعصب قرار می گیرند که نتیجه ای جز باطل شدن اجر و پاداش و یا ناقص گردیدنش می گردد. والعیاذ بالله تعالی.

و چنانکه خواهد آمد شیخ الإسلام این طایفه را مورد ندای خویش قرار می دهد و از آنها می خواهد آنچه را در این رساله مسطور نموده بخوانند... و به آنچه در آن آمده عمل کنند... که شما بیش از هر کس دیگر به آن محتاجید.

مسئله دوم: منظور از جماعتی که مسلمانان به سبب ترک کردنش گناهکار می گردد چیست؟ آیا منظور از آن تشکیلاتها و تنظیماتهای موجود در زمان ماست که در اکناف زمین پراکنده هستند می باشد؟ یا منظور از آن جماعتی از مسلمانانی است که بر اساس بیعت با حاکم مسلمان مجتمع گشته اند؟

آنچه از نصوص پیداست

منظور از آن جماعتی که مسلمان به واسطه دوری جستن از آن گناهکار می شود جماعت مسلمانانی هستند که امام مسلمانان در رأس آنها قرار دارد. آشکار نمودن این معنی در این زمان امری ضروری است چون نگاه کردن به یک تشکل و مقصود از جماعت مورد بحث را به آن تخصیص دادن باعث اختلافات و موضعگیری های متعدد در میان تمام کسانی خواهد شد که در قالب تنظیمهای متعدد در میادین حرکت

اسلامی معاصر حضور دارند.^۱ و این فهم خطا آنگاه خود را می نمایاند که فردی یا مجموعه ای بخواهند یکی از تشکیلات های موجود را رها نماید که نتایج آن از جهت فردی و اخلاقی بسیار ویرانگر می باشد.

به همین دلیل... ما تأکید می کنیم هر تشکیلاتی از تشکلهای و یا حرکتی از حرکات و یا جماعتی از جماعتها تنها جمعی از مسلمانان هستند و نه به صورت متفرق و نه به صورت مجتمع جماعت مسلمانان نیستند همانگونه که اگر کسی منتسب به یکی از این تنظیمات و یا یکی از این حرکات اسلامی نباشد چنین فردی جدا از جماعت محسوب نمی شود و هرگاه بمیرد مردنش مرگ جاهلی نیست.

۱- امام شافعی در الرسالة ص ۴۷۵ می گوید: «إذا كانت جماعتهم متفرقة في البلدان فلا تقدر أحد أن يلزم جماعة أبدان قوم متفرقين، وقد وجدت أبدان تكون مجتمعة من المسلمين والكافرين والأتقياء والفجار. فلم يكن في لزوم الأبدان معنى، لأنه لا يمكن ولأن اجتماع الأبدان ولا يصنع شيئاً فلم يكن للزوم جماعتهم معنى، إلا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيهما» «هنگامی که جمعیتشان در شهرها پراکنده است هیچکس قادر نیست این افراد متفرق را ملزم به یک جماعت نماید و گاهی افرادی، مجتمعی را تشکیل داده اند که از مسلمانان و کافران و اهل تقوا و فجور تشکیل یافته است در آن هنگام چنین اجتماعی با این کیفیت هیچ معنی ندارد و تشکیل مجتمع از چنین افرادی ممکن نیست چون اجتماع چنین افرادی چیزی را نمی سازد پس لزوم جماعتشان جز در مورد حلال و حرام و رعایت کردن آنها که همگی در موردش اتفاق دارند و ملزم به آن هستند، چیزی بی معنی است». رحمت خدا بر او باد کلامش خوب و سنجیده است و شایسته تأمل و موافق آن چیزی است که ما ذکر کردیم یعنی هر جماعتی از جماعتهای موجود تنها جزئی از مسلمانان هستند و جماعت مسلمانان تنها آنها نمی باشند.

چنانچه انتشار این فهم اشتباه ما را به معنی درست جماعتی که مسلمان به سبب جدایی از آن دچار می شود فرا می خواند و تأکید می نماید که برادری بین مسلمانان تنها و تنها بواسطه اصل ایمان است.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [حجرات: ۱۰]. «تنها مؤمنان برادر همدیگرند». بنابراین برادری بواسطه انتساب به تشکیلاتی یا حرکتی از حرکتها میسر نمی گردد. بنابراین واجب است با هر کس که نصوص اسلام به ایمانش شهادت می دهد با او چون یک مؤمن معامله نماییم حال چنین فردی عضو تنظیمی باشد یا نباشد. و اختلاف و امراض انواع آسیبها به صفوف عاملین حرکت اسلامی به خاطر عدول از همین مقیاس وارد گردیده است.

هرگاه لباس عصمت دروغین که باعث شده به کلیه تصرفات و خطاهای فردی رنگ مضحک نیکی دهد از اندام بعضی اشخاص به درآید. و هرگاه برای گروه و شخصی عصمت قرار نداده و آنها را فارغ از اشتباه قرار ندهند چیزی که جز در حالت نبودن عقل و بصیرت صحیح و یا در حالتی که انسان به صورت قطعی ملتزم به این دین نباشد حاصل نمی گردد.

و تا زمانیکه کار نقد و بررسی و نصیحت و خیرخواهی و امر به معروف و نهی از منکر هیچ تحولی را ایجاد نکند و به جدایی صفها از هم نینجامد. و تا هنگامی که از گروهها و طوایف فکری جدید که افکار متعدد را در زمین می پراکنند و جزئیات را رشد و کلیات را به دست فراموشی می سپارند و نردبان اولویات را پریشان می نمایند دوری نجویم.

و تا زمانیکه بحث و بررسی اسباب تقصیرات بر توجیه نمودن کارها فزونی دارند هنگامی مصطلحات بد و نادرست پنهان شده را بر کسی که از حزبی به خاطر یک فکر قابل اعتماد جدا شده اطلاق می نمایند و در موردش به کار می برند مانند: از راه به در رفت، منحرف گردید و یا فرار نمود و یا برعکس گردید.

و زمانیکه وسایل را برای رسیدن به غایات و اهداف بکار نمی روند و منتظر نتایج اعمال نیستند و اشخاص محوریت حرکت اسلامی می باشند طوری که قضایای اسلامی جز در خلال آنها نگریسته نمی شود.

و زمانیکه مجال و میدانی برای مصحلت نیست و سیاست و مهارت و فراگیری و تجربه میدانی برای حضور ندارند.

و بلاخره این رساله را از میان مجموع الفتاوی ۲۸ / ۹ - ۲۵ برگزیدم و قصدم در آغاز و انتهای آن پاداش الهی و توضیح دادن حق بوده در مسئله ای که سخنان بسیاری پیرامون آن به حق و باطل گفته شده است که در آن مترصد آثار بیعتی شده است که به امیر مؤمنان داده می شود و مانع الحاق این آثار به بیعتی که به مشایخ و جماعات داده می شود می گردد.

و در هر حال باید به شرع خداوند متعال ملتزم بود و از آن در هیچ حالتی که برای دیگران اعم از مشایخ و پادشاهان و حاکمان و معلمان و متعلمان پیش می آید خارج نشد. و شیخ الإسلام ابن تیمیه: این احکام را با عبارات جامع و واضح و آشکار توضیح داده است.

مقدمه: فضیلت تیراندازی در راه خداوند متعال

تیراندازی و زخمی کردن و زدن در راه خداوند از جمله اموراتی هستند که خداوند متعال و رسولش به آن دستور داده اند؛ پروردگار متعال در این موارد می فرماید: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخْنَبْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ [محمد: ۴]. «چون با کافران برخورد نمودید گردنهایشان را بزنید تا زمانیکه از خونریزی بسیار دشمن را از پای درآورید آنگاه اسیران جنگ را محکم به بند کشید سپس یا بر آنها منت گذارید و آزاد کنید و یا فدیة بگیرید تا در نتیجه جنگ سختیهای خود را فرو گذارد». ﴿فَاصْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاصْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ [انفال: ۱۲]. «سرها و اطراف دست و پاهایشان را بزنید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾ [مائده: ۹۴]. «ای کسانی که ایمان آورده اید خداوند شما را به چیزی از شکار که دستها و نیزه های شما به آن برسد می آزماید» ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِّن دُونِهِمْ﴾ [انفال: ۶۰]. «برای مقابله با آنها هر چیز که در توان دارید آماده کنید و از آماده داشتن اسبها که به وسیله آن دشمنان خدا و خویش و قومی دیگر غیر از آنها را بترسانید». در صحیح مسلم از رسول الله ﷺ ثابت است که این آیه را روی منبر قرائت نمود و آنگاه فرمود: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِّيَّ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِّيَّ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِّيَّ» «آگاه باشید به درستی که قوت

همان تیراندازی است، این جمله را سه بار تکرار فرمودند». رسول الله ﷺ فرمودند: «ارْمُوا وَارْكَبُوا وَأَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا، وَمَنْ تَعَلَّمَ الرَّمْيَ ثُمَّ نَسِيَهُ، فَلَيْسَ مِنَّا»^۱. «تیراندازی کنید و سوارکاری نمایید و تیراندازی نزد من از سوارکاری محبوبتر است و هرکس تیراندازی یاد بگیرد سپس آن را فراموش کند از ما نیست». و در روایتی آمده که فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ الرَّمْيَ ثُمَّ نَسِيَهُ فَهِيَ نِعْمَةٌ جَدَّهَا» «هرکس تیراندازی را یاد بگیرد و سپس آن را فراموش نماید نعمتی است که آن را انکار کرده است». و در سنن از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمود: «وَكُلُّ شَيْءٍ يَلْهُو بِهِ الرَّجُلُ بَاطِلٌ إِلَّا رَمِيَّةَ الرَّجُلِ بِقَوْسِهِ وَتَأْدِيبَهُ فَرَسَهُ وَمُلَاعَبَتَهُ امْرَأَتَهُ فَإِنَّهُنَّ مِنَ الْحَقِّ» «انجام هر کار بی فایده باطل است جز تیراندازی کردن با کمان، آموزش اسب سواری و بازی کردن با همسرش که این سه مورد حق و درست می باشند». و رسول الله ﷺ می فرماید: «سُفِّتُحْ عَلَيْكُمْ أَرْضُونَ وَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ فَلَا يَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ»^۲. «بزودی سرزمین ها بر شما فتح می گردد و خداوند شما را کفایت است لذا بازی کردن با تیرها شما را عاجز نکند». مکحول گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه به شام نامه نوشت و متذکر گردید که: به فرزندان تیراندازی و اسب سواری یاد بدهید.

در صحیح بخاری از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: فرزندان اسماعیل تیراندازی را بیاموزید که پدر شما تیرانداز بود. و بر افرادی گذشت که مشغول مسابقه در تیراندازی بودند فرمود: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًّا ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي

۱- رواه احمد في المسند، ابوداود، ابن ماجه و نسائي في السنن.

۲- أخرجه مسلم في صحيحه.

فُلَانٍ» «فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید که پدرتان تیرانداز بود حال تیراندازی کنید و من همراه فرزندان فلانی هستم». آنگاه یکی از دو گروه تیراندازی را متوقف کرد و فرمود: شما را چه شده که تیراندازی نمی کنید؟ جواب دادند: چگونه تیراندازی کنیم در حالیکه شما با آنها هستید؟ فرمود: «ارْمُوا فَأَنَا مَعَكُمْ كُلَّكُمْ» «تیراندازی کنید من با همه شما هستم». سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: در روز احد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از تیردان من تیر خارج می کرد و به من می داد و می گفت: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» «پدر و مادرم فدایت شود تیراندازی کن» علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: ندیدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جز برای سعد برای احدی دیگر این جمله را به کار ببرد. [یعنی پدر و مارش را فدای کسی دیگر کند]. انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قَالَ قُرَيْشٌ عَلَى سَفِيَّانَ سَمِعْتُ ابْنَ جُدْعَانَ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَصَوْتُ أَبِي طَلْحَةَ فِي الْجَيْشِ خَيْرٌ مِنْ مِائَةِ» «صدای ابوطلحه در لشکر بهتر از یکصد نفر است». و وقتی که ابوطلحه در لشکر بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مقابلش بر زانو نشسته و تیرهای تیردانش را بیرون می آورد و می گفت:

نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءِ وَوَجْهِي لَوَجْهِكَ الْوَقَاءِ^۱

نفسم فدای نفس تو و رویم فدای روی تو.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر و تیر و کمان داشت و در سنن از وی روایت است که فرمود: «مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَبَّغَ الْعَدُوَّ أَخْطَأَ أَوْ أَصَابَ كَانَ لَهُ كَعِذْلِ رَقِيعَةٍ» «هرکس در راه خدا تیری بیندازد به دشمن برسد یا نه برایش چون آزاد کردن یک

۱- أخرجه بخاری.

برده است». و باز در سنن از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيُدْخِلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ ثَلَاثَةَ الْجَنَّةِ صَانِعُهُ يَحْتَسِبُ فِي صَنْعَتِهِ الْخَيْرَ وَالرَّامِيَ بِهِ وَالْمُمِدَّ بِهِ» «خداوند به سبب هر تیر سه نفر را به بهشت داخل می گرداند کسی که به قصد خیر و پاداش الهی آن را ساخته است و فردی که آن را می اندازد و کسی که آن را آماده می گرداند». و این بدان سبب است که این نوع کارها از جمله اعمال جهاد می باشند و جهاد برترین چیزی است که انسان به وسیله آن خیر فراهم می آورد و فضیلت آن بر حج و عبادات دیگر برتر است همانگونه که خداوند متعال می فرماید: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ هُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [توبه: ۱۹-۲۲]. «آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را چون کسی می دانید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه الله جهاد می کند، اینها نزد خداوند یکسان نیستند و خداوند ظالمان را هدایت نمی کند. آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا با مالهایشان و جانهایشان جهاد کردند در نزد خداوند بلند مرتبه ترند. و همینانند که کامیابند. پروردگارشان آنان را به بخشایشی از [سوی] خود و خشنودی و باغهایی که در آنجا نعمت پایدار دارند، مژده می دهد. همیشه در آن جاودانند. خداوند است که پاداش بزرگ به نزد اوست».

جهاد بهترین اعمال است

در صحیح آمده که نفری گفت: من بعد از اسلام به هیچ عملی چون عمارت و آباد کردن مسجدالحرام اهمیت نمی دهم. علی بن ابی طالب گفت: جهاد در راه خدا از همه اینها برتر است. عمر بن خطاب گفت: صداهایتان را نزد منبر رسول خدا ﷺ بلند نکنید، هرگاه نماز را انجام دادیم در موردش از او می پرسیم. بعد از انجام نماز سؤال کرد و خداوند این آیه را نازل فرمود و آنگاه برایشان روشن گردید که ایمان و جهاد، از آباد کردن مسجدالحرام و حج و عمره و طواف و نیکی کردن به حاجیان بهتر است به همین سبب ابوهریره رضی الله عنه گوید: «لأن أربط ليلة في سبيل الله، أحب إلى من أن أقوم ليلة القدر عند الحجر الأسود» «نگهبانی دادن یک شب در راه خدا برایم محبوبتر از شب زنده داری در شب قدر در نزد حجر الأسود است». به همین دلیل حفاظت کردن از مرزها از مجاورت در مکه و مدینه برتر است و کارکردن با تیر و کمان در مرزها بهتر از نماز سنت است، اما در شهرهای دور از دسترس دشمن مانند نماز سنت است.

در صحیحین از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ!». «در بهشت یکصد درجه وجود دارد فاصله یک درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله زمین تا آسمان است که خداوند آن را برای مجاهدان در راهش آماده کرده است».

برترین اعمال

اعمال عبادی همگی مقام لایق به خود را دارند که در مقام و موقعیت خویش افضل از دیگری است پس هنگام رسیدن دشمن شمشیر به دست گرفتن و از نزدیک بر او ضربه زدن و یا به خاطر وجود موانعی چون رودخانه و قلعه و امثال آن از دور تیراندازی کردن تا اینکه دشمن را به زانو در آورد برای مسلمانان سودمندتر و برترین اعمال است و این کار به واسطه اختلاف در حالات دشمن و حالات مجاهدین در رابطه با دشمن فرق دارد که از آن جمله این است که، گاهی تیراندازی سودمندتر و گاه زخمی کردن و کشتن و این چیزی است که جنگجویان آن را تشخیص می دهند.

یادگیری جهاد و آموزش آن از جمله اعمال صالح است

کسی که قصدش رضای پروردگار باشد یادگیری این اعمال از جمله اعمال صالح است و هرکس چنین فردی را آموزش دهد در هر جهادی که او انجام دهد شریک خواهد شد بدون اینکه اجر و پاداش او ناقص گردد. همچون کسی که قرآن را قرائت و یا عملی را می آموزد. بر فراگیر لازم است در این کار نیتش را نیکو گرداند و قصدش رضای پروردگار باشد و بر معلم و مربی لازم است که برای یادگیر و متعلم، خیرخواه و ناصح و برای یادگیریش بکوشد و بر فراگیر و متعلم لازم است که احترام استاد را بگیرد و احسانش را پاس دارد چون کسی که شکرگزار مردم نباشد شکر پروردگار را نیز به جای نمی آورد و باید حقش را نفی و نیکیش را انکار نکند.

واجب بودن تعاون و همکاری در تقوی و نیکی و حرام بودن فرار از جنگ و پشت کردن

بر تعلیم دهندگان لازم است در احسان و نیکی با همدیگر همکاری نمایند چنانکه رسول الله ﷺ به آن دستور می‌دهد: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ»^۱. «مسلمان برادر مسلمان است به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم نمی‌نماید». و می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَّى»^۲. «مؤمنان در دوستی و محبت چون اندام واحدی هستند که هرگاه عضوی از آن به درد آید باقیمانده اندام در تب و بی‌خوابی با او همکاری خواهند کرد». و می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّهُ لِنَفْسِهِ»^۳. «سوگند به کسی که جانم در دست اوست کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا زمانی که هر آنچه از خیر برای خود دوست دارد بر دیگری هم دوست داشته باشد». و می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ»^۴. «مؤمن برای مؤمن چون ساختمانی است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم می‌گرداند آنگاه انگشتان خود را چون شبکه در هم قرار داد». و باز می‌فرماید:

۱- متفق علیه.

۲- رواه بخاری.

۳- رواه بخاری و مسلم.

۴- رواه بخاری و غیره.

«لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَقَاطَعُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا».^۱ «حسادت نورزید و قطع رحم نکنید و نسبت به هم بغض نداشته باشید و به هم پشت نکنید و در بندگی خداوند با هم برادر باشید». این روایات همگی در صحیح وجود دارند.

در سنن از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: «أَلَا أُنبِئُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصَّيَّامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالُوا بَلَى قَالَ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ فَإِنَّ فَسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ؛ لَا أَقُولُ تَحْلِقُ الشَّعْرَ وَلَكِنْ تَحْلِقُ الدِّينَ».^۲ «آیا شما را به چیزی که برتر از درجه نماز، روزه، زکات و امر به معروف و نهی از منکر است آگاه گردانم؟ گفتند: آری. فرمود: اصلاح نمودن روابط مردم با هم می باشد که افساد آن همان تراشیده است. منظورم تراشیدن مو نیست بلکه تراشیدن دین می باشد». در صحیح آمده که رسول الله ﷺ فرمود: «تُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَيَوْمَ الْخَمِيسِ فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا إِلَّا رَجُلًا كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءُ فَيُقَالُ أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا».^۳ «درهای بهشت هر دوشنبه و پنج شنبه باز می شوند هر بنده ای که شریک برای خداوند قرار نداده باشد بخشیده می شود مگر مردی که بین او و برادرش کینه و دشمنی باشد پس گفته می شود این دو نفر را نگاه دارید تا زمانیکه صلح می نمایند». و باز پیامبر ﷺ می فرماید: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ يَلْتَقِيَانِ فَيَصُدُّ هَذَا وَيَصُدُّ هَذَا وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ».^۴ «برای مسلمان حلال نیست که

۱- رواه مالک فی الموطأ و رواه بخاری فی الصحيح.

۲- أخرجه ابوداود و الترمذی و احمد.

۳- رواه البخاری و مسلم و مالک فی الموطأ.

۴- رواه البخاری و مسلم.

بیشتر از سه روز از برادر مسلماننش دوری نماید، به همدیگر می‌رسند و هر کدام روی خویش را از دیگری باز می‌دارد، بهترینشان کسی است که شروع به سلام می‌کند».

حرام بودن تجاوز به حق دیگری

برای هیچیکدام از تعلیم دهندگان جایز نیست که به دیگری ظلم کند و یا با قول و عمل بدون حق او را باز دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» [احزاب: ۵۸]. «هرکس مردان و زنان مؤمن را به غیر از گناهی که انجام داده باشند آزار دهد به تحقیق که بهتان و گناه آشکاری را برداشته است». هیچکس این حق را ندارد بدون هیچ ظلمی دیگری را آزار دهد و به او تجاوز و حقش را ضایع گرداند و چنانچه به خاطر هوی اینکار را انجام دهد انجام دهنده ظلمی بوده است که خدا و رسولش آن را حرام نموده اند. در حدیث قدسی خداوند می‌فرماید: «يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ يَنِيكُمُ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالَمُوا»^۱. «ای بندگان من ظلم را بر خود حرام نموده و آن را در بین شما ممنوع قرار دادم لذا به همدیگر ظلم نکنید».

۱- رواه مسلم فی الصحيح واحمد فی المسند.

مجازات کردن غیر شرعی ممنوع است

هرگاه شخصی جنایتی انجام دهد درست نیست او را جز به وسیله مجازاتهای شرعی مجازات کرد هیچ یک از اساتید و تعلیم دهندگان این حق را ندارند که هرگونه بخواهد مجازات نماید و هیچ فرد دیگری هم حق ندارد او را در این کار یاری و یا با انجام دادنش موافقت نماید. چنانکه دستور به دوری نمودن از فردی را بدون گناه شرعی صادر نماید یا بگوید: تو را سرجایت می‌نشانم و یا اخراج کرده و آواره می‌کنم که چنین کارهایی مانند کار راهبان با نصاری و سرپرستان یهود با زیردستان و یا مشابه اعمال رهبران گمراهی و هوی با زیردستان و رعایا می‌باشد. ابوبکر صدیق جانشین رسول خدا قدر میان امتش گوید: «أطيعوني ما أطعت الله، فإن عصيت الله، فلا طاعة لي عليكم» «مرا تا زمانی که پروردگار را اطاعت می‌کنم فرمان برید. پس اگر خدا را نافرمانی کردم اطاعت من بر شما واجب نیست». رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱. «فرمانبری هیچ مخلوقی در نافرمانی خداوند درست نیست». «مَنْ أَمَرَكَ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا تُطِيعُوهُ»^۲. «هرکس شما را به معصیت و نافرمانی پروردگار دستور داد از او اطاعت نکنید».

بنابراین هرگاه معلم و یا استادی دستور به هجرت و دوری گزیدن از شخصی را صادر نمود در آن کار اندیشه کنید اگر چنانچه مرتکب گناه شرعی شده بود درست

۱- رواه البخاری و مسلم فی الصحيح.

۲- رواه البخاری و مسلم فی الصحيح.

است که به اندازه گناهش بدون زیادی مورد عتاب قرار گیرد ولی اگر مرتکب گناه شرعی نشده بود به خاطر غرض معلم یا دیگری نباید او را مجازات کرد.

حرام بودن حزبگرایی و تعصب نادرست

تعلیم دهندگان این حق را ندارند مردم را گروه گروه کرده و در میانشان دشمنی و کینه بیاندازند بلکه باید چون برادرانی بر انجام نیکی و احسان همکاری نمایند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [مائده: ۲]. «بر احسان و تقوی با همدیگر همکاری کنید ولی به خاطر گناه و دشمنی با همدیگر همکاری نکنید». هیچ فردی از آنها این حق را ندارد که از فردی پیمان بگیرد که در آنچه می‌خواهد با او موافقت نماید و با هر کس او دوست باشد دوست و با هر کس او دشمنی کند دشمن باشد، بلکه هر کس چنین کاری را انجام دهد عملش از جنس عمل چنگیزخان و امثال او می‌باشد آنهایی که موافقان خویش را صدیق و دوست، و هر کس با آنها مخالف باشد را دشمن و باغی می‌دانند. بلکه بر آنها و پیروانشان عهد و پیمان خدا و رسول موجود است و آن اینکه پروردگار متعال و رسولش را اطاعت کنند و آنچه را الله و رسولش دستور داده اند انجام دهند، لذا در صورتی که استاد نفری مظلوم واقع شد او را کمک کند و اگر ظلم نمود در آن به او کمک نکند بلکه از انجامش او را باز دارد چنانکه در صحیح از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْصُرُهُ مَظْلُومًا فَكَيْفَ

أَنْصُرُهُ ظَالِمًا قَالَ: تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ فَذَاكَ نَصْرُكَ إِيَّاهُ^۱. «برادرت را چه ظالم باشد یا مظلوم کمک کنید. گفته شد ای رسول خدا: اگر مظلوم باشد او را کمک می کنیم اما ظالم را چگونه کمک نمائیم؟ فرمود: او را از ظلم کردن باز دارید و این همان کمک کردنش می باشد».

حق را ملاک دوستی قرار دادن و آن را برای حق انجام دادن

هرگاه بین دو تعلیم دهنده و یا دو نفر از تعلیم شوندگان و یا یک تعلیم دهنده و یک فراگیر علم و فنون دشمنی و مشاجراتی روی داد برای هیچکس درست نیست که یکی از آنها را تا زمان معلوم گردیدن حق یاری دهد لذا نباید به خاطر هوی و از روی جهل کسی را کمک نماید بلکه مسئله را بررسی کند و در صورت مشخص شدن حق صاحبش را از میان آن دو بر علیه باطل یاری نماید، حال صاحب حق دوست او یا دیگری باشد و باطل جزو یاران او و یا دیگری باشد. چون مقصود و هدف، عبادت پروردگار و اطاعت رسولش و پیروی کردن از حق و قیام نمودن به عدل می باشد. پروردگار متعال می فرماید: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ ۚ إِنَّ يَكُفَّ عَنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا ۚ وَإِنْ تَلَوُّا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝﴾ [نساء: ۱۳۵]. «ای کسانی که ایمان آورده اید برپا دارنده عدالت و اظهار کننده حق

۱- رواه بخاری و مسلم.

برای خدا باشید اگر چه بر ضرر خویشتن یا پدر و مادر و یا خویشاوندانتان باشد اگر کسی که حق بر او ثابت می شود توانگر یا فقیر باشد به هر حال خداوند برایشان مهربانتر است پس به خاطر پیروی کردن خواهش نفس از عدالت دوری مجوئید و در صورتی که سخن بیچانید یا اعراض نمایید خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید آگاه می باشد». گفته می شود: *لوي يلوي لسانه*: یعنی خبر دروغ می دهد. اعراض نمودن: پوشاندن و کتمان حق است چون کسی که از حق سکوت کند مانند شیطانی است که قادر به سخن گفتن نمی باشد.

هرکس به سوی دوست و رفیقش متمایل شود بدون اینکه جانب حق را در مورد او رعایت کند به حکم جاهلیت عمل نموده و از حکم خدا و رسولش خارج گشته است بنابراین بر همه واجب است که همراه اهل حق بر علیه اهل باطل یک دست باشند لذا معظم و بزرگ پیش آنها باید کسی باشد که خدا و رسول او را بزرگ داشته اند و مقدم پیش آنها باید کسی باشد که خدا و رسولش او را مقدم داشته اند و محبوب پیش آنها کسی باشد که محبوب خداوند و رسولش می باشد و به همین صورت پست و فرومایه نزدشان باید کسی باشد که نزد خدا و رسولش پست و بی مقدار هستند و معیار با رضایت پروردگار و رسول می باشد نه اینکه هوی و آرزوها ملاک واقع شوند، چون هرکس خدا و رسولش را اطاعت کند هدایت یافته و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند چنین فردی تنها به خود آسیب رسانده است.

این همان اصل و اساسی است که باید به آن اعتماد نمود لذا هیچ احتیاج به تفرقه و گروه گروه شدن ندارد. چون الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا

لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» [انعام: ۱۵۹]. «کسانی که دین خویش را متفرق و تبدیل به گروهها شدند در هیچ چیز با آنها نیستید». و می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» [آل عمران: ۱۰۵]. «چون کسانی نباشید که بعد از آنکه مسائل برایشان روشن گردید دچار اختلاف و تفرقه شدند».

و هرگاه دو نفری که استادش او را تعلیم دهد منزلت و ارزش احسان او را به خود می داند از او تشکر می کند ولی نباید کمر دفاع از استادش و یا دیگری را در هر شرایطی ببندد چون آماده دفاع شدن از یک شخص معین و خود را به او منتسب کردن همانگونه که در سؤال بیان گردید از جمله بدعتهای جاهلیت است و از نوع همان پیمانهای است که مشرکان آن را می بستند.

در صورتی که مقصود از آن آمادگی و نسبت دادن همکاری و تعاون در مسائل احسان و تقوی باشد این امر از جمله مسائلی است که خداوند متعال و رسولش برای او و دیگری به آن دستور داده است و در صورتی که مقصود از آن همکاری کردن با هم برای گناه و تجاوز به دیگران باشد این را خداوند متعال و رسولش حرام نموده اند، پس هر قصد خیری که در این موارد وجود دارد در دستورات پروردگار متعال و رسولش وجود دارد لذا نیازی به دستور متعلمین نیست. و اگر مقصود از آن شر و بدی باشد خداوند متعال و رسولش آن را تحریم کرده اند.

لذا تعلیم دهندگان نباید دانش آموزان خویش را در این مورد مخالفت کنند و غیر از معلمان نیز هیچکس این حق را ندارد که یکی از شاگردانش را گرفته و به همان صورت بدعی به خود نسبت دهد و نباید منکر حق معلم اولی بر شاگرد باشند و برای

معلم اولی نیز این حق وجود ندارد او را از فایده تعلیم از دیگری منع کند و برای معلم دوم نیز این حق وجود ندارد که به او بگوید: خود را برای همراهی با من و منتسب شدن به من آماده کن و از معلم اولیت دوری کن، بلکه اگر از دو معلم تعلیم دریافت کرد باید مراعات حق هر دو را بکند و نباید برای هیچکدام از آنها تعصب داشته باشد و در صورتی که تعلیم دادن اولی به او بیشتر بوده باشد باید بیشتر رعایت حقوق او را بنماید.

موالات و دوستی مؤمنان باید به اندازه اطاعت و بندگیشان باشد

و هرگاه بر اساس اطاعت خدا و رسولش و همکاری کردن در نیکی و احسان با همدیگر متحد شدند، هر کدام در همه چیز با هم نیستند بلکه هر فردی با دیگری در فرمانبری و اطاعت خدا و رسولش همکاری می کند ولی در معصیت و نافرمانی خدا و رسولش با او نخواهد بود، چون تعاون و همکاری بر اساس راستی و عدالت و احسان و امر به معروف و نهی از منکر و یاری مظلوم و هر آنچه که خدا و رسولش دوست دارند، می باشد، و اساس همکاری بر پایه تعاون بر ظلم و عصبیت جاهلی و پیروی کردن از هوی بدون توجه به هدایت پروردگار و تفرقه و اختلاف نیست، لذا برای هیچ شخصی نباید تعهد همکاری در هر چیزی را داد و او را در آنچه اطاعت خدا و رسولش در آن است مخالفت ننماید.

در چنین حالاتی لزومی ندارد نفر از نزد یکی به نزد دیگری رود و هیچ فردی حق ندارد دیگری را با نامهایی چون، پیدا شده، سر راهی و نامهای دیگر جاهلی بخواند چون این نامها فردی می سازد تا دیگری را با هر آنچه خود می خواهد موافق سازد همان کسی را دوست بدارد که او دوست می دارد و با همان کسی که او دشمنی می نماید بطور مطلق او نیز دشمنی کند ولی این کار حرام است و هیچ فردی حق ندارد دیگری را به آن دستور دهد و هیچ فردی هم نباید در این کار از او اطاعت کند بلکه عامل وحدت و اجتماعشان باید سنت باشد و عامل تفرقه و دور شدنشان از هم باید بدعت باشد. آنچه خدا و رسولش به آن دستور داده اند آنها را به دور خود جمع کند و معصیت و نافرمانی خدا و رسولش باید عامل تفرقشان گردد تا سرانجام مردم به اهل اطاعت خدا و یا اهل معصیت و نافرمانی از او تبدیل شدند. بنابراین عبادت نباید جز برای خداوند و اطاعت مطلق جز از خدا و رسولش صورت گیرد.

نکوهش کسی که بسیار عهد و پیمان با افراد را تغییر می دهد

بدون شک از جمله عبادات جاهلی است کسی که عهد و پیمان با کسی را شکسته و با دیگری هم پیمان گردد اینکار ظلم و بغی و نقض عهدي است که آن را محکم نموده بود این کار حرام و گناه است و این بزرگتر از گناه کسی است که همچون عمل او را انجام نداده است، بلکه چنین کسی که پیش غیر تعلیم دهنده و استادش برود و با او پیمان بندد کارش مانند گوشت خوک مرده است. چنین فردی به عهد و پیمان پروردگار نیز عمل نمی کند همانگونه که با اولی بیعت را شکسته و به مانند

فردی است که شوخی می کند و فاقد هر گونه عهد و پیمانی است و نه دین دارد و نه پایبند رعایت پیمانی است، چنانکه در جاهلیت نفری با قبیله ای هم پیمان می شد ولی هرگاه قویتر از او را پیدا می کرد عهد اولی را شکسته و با دومی پیمان می بست و این شبیه حال همانها است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ (۹۱) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْتَلُواكُمُ اللَّهُ بِهِ ۖ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۚ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا أَلْسُوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)﴾ [نحل: ۹۱-۹۴]. «چون عهد و پیمان با خدا بستید به آن وفا کنید و بعد از محکم ساختن سوگندها آنها را نشکنید که هر آینه خداوند را بر خویشتن نگهبان ساخته اند و به راستی خداوند آنچه را انجام می دهید می داند. چون زنانی نباشید که بعد از محکم کردن، رشته خود را پاره پاره و از هم گسست، سوگندهای خویش را وسیله مکر و حيله در میان خویش قرار ندهید تا گروهی از گروه دیگر افزونتر شود که براستی خداوند شما را به آن افزونی می آزماید. و البته برای شما روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف می نمودید، بیان می نماید. و اگر خدا بخواهد همگی شما را یک گروه قرار می داد ولی هرکس را بخواهد گمراه و هرکس را بخواهد هدایت می کند

و از آنچه انجام می دادید حتی بازخواست می شوید، سوگندهای خویش را وسیله نیرنگ و حيله در میان خویش قرار ندهید تا قومی بعد از استواریش بلغزد و به سبب بازداشتن مردم از راه خدا سزای آن را بچشید و برای شما عذاب بزرگی قرار داده اند».

از اهل فساد پیمان نگیرید

بر آنها لازم است امر به معروف و نهی از منکر کنند و در میان خویش کسی را که ظلم و فحشایش آشکار است دعوت نکنند و نوجوانی را که هنوز به سن بلوغ نرسیده دعوت نکنند تا مایه فتنه در بینشان نباشد و با کسی معاشرت نکنند که به سبب آن مورد اتهام قرار گیرند و از کسی به خاطر هدف فاسدی تکریم ننمایند.

نکوهش ولایت و دوستی مطلق به حق یا باطل

هرکس با فردی هم پیمان شود تا با کسی که او دوست دارد دوستی و با کسی که او دشمنی دارد دشمنی نماید پیمانش از همان نوع پیمانهای است که تلاشگران راه شیطان از لشکریان تاتار داشتند، و امثال این افراد از جمله مجاهدان فی سبیل الله نیستند و جزو لشکریان مسلمان نیز محسوب نمی شوند بلکه از جمله لشکریان شیطان هستند بلکه شایسته است استادی به شاگردش بگوید: بر تو عهد و پیمان خداست که هر آن کسی را دوست بداری که خدا و رسولش دوست می دارند و با دشمنان خدا و

رسولش دشمنی و بر اساس نیکی و احسان با دیگران همکاری نمائید. هرگاه حق با من بود حق را یاری ده و اگر من بر باطل بودم باطل را کمک مکن، اگر کسی چنین التزامی را بگیرد از جمله مجاهدین فی سبیل الله است، آنها که می خواهند همه دین از آن خدا و کلمه الله برتر و والاتر باشد. در صحیحین آمده که به رسول خدا ﷺ گفتند: نفری به خاطر شجاعت و یکی به خاطر تعصب جاهلی و دیگری به خاطر ریا می جنگد کدام یک از آنها کارشان در راه خداست؟ فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱. «هرکس بجنگد تا کلمه خدا بالاتر باشد او در راه خدا حرکت نموده است». پس هرگاه مجاهدی به خاطر تعصب برای مسلمانان می جنگد و یا به خاطر اینکه مردم او را ستایش نمایند و یا به خاطر شجاعت جنگ می کند، تا زمانی که فقط به خاطر اعلای کلمه الله جهاد نکند جنگیدنش در راه خدا نیست. با این وصف کسی که بهترین تعلیم دادنش بر اساس و مبنای فاسدی است تا سرانجام فردی را بر علیه مخلوقی دیگر حمایت نمایند چگونه در راه خدا می باشد؟ کسی که چنین کاری را انجام دهد عملش از جمله اعمال اهل جاهلیت و پیروان تاتار می باشد که از دین خارج بودند و چنین افرادی مستحق مجازات شرعی هستند تا آنها و امثالشان را از مانند چنین تفرقه و اختلافی دور نماید و سرانجام همه دین از آن خدا و اطاعت و فرمانبری از آن خدا و رسولش باشد و برپا دارنده عدالت گردند و به خاطر خدا و رسولش دیگران را دوست بدارند و به خاطر آنها از دیگران حمایت و به معروف امر نمایند و از منکرات نهی کنند.

۱- رواه البخاری و مسلم.

دریافت کردن مال برای کارهایی که سبب حمایت کردن جهاد در راه خداست

تعلیم دهندگان این حق را دارند که برای اعمالی که از این قبیل است پولی را مقرر دارند بنابراین دریافت نمودن مقرری و پاداش به خاطر تعلیم این حرفه ها جایز است و چنین شغلی از جمله بهترین شغلهاست، لذا اگر فراگیرنده فنون به استاد یا تعلیم دهنده اش به خاطر عمل انجام داده هدیه ای تحویل دهد یا چیزی را در مقابل آن پرداخت نماید و وسایلی را برایش تهیه یا کرایه مغازه ای را برایش بپردازد جایز است و در چنین حالتی استاد نیز باید قبول کند و بخشش معاوضه ای در چنین مواردی از جمله افضل اعمال است حتی در شریعت بخشیدن عوض برای مسابقه دهندگان از غیر آنها نیز جایز است.

اگر حاکم مسلمانان مالی از بیت المال اعم از تیر یا اسب یا شتر و امثال آن را برای مسابقه دهندگان خارج گرداند به اتفاق ائمه جایز است و در صورتی که یک فرد مسلمان برای این کار مالی را قرار دهد مأجور می باشد و به همین منظور اگر فردی برای تعلیم دهندگان این امورات بخششی بنماید به خاطر انجام آن پاداش دریافت می دارد، چون این کارها نفعش برای همه مسلمانان است لذا چه به صورت فردی و یا جمعی پرداختن مال در این راه جایز است.

اصل این کار ناشی از آن است این اعمال وسیله حمایت از جهاد می باشند و مقصود از جهاد در راه خدا نیز این است که، همه دین از آن او باشد و کلمه خداوند متعالی و برتر گردد.

خلاصه دین

خلاصه دین دو چیز می باشد:

اول اینکه: غیر از الله تعالی را پرستش ننمائیم.

دوم اینکه: او را همانگونه که تشریع نموده عبادت کنیم و به وسیله امورات بدعی او را عبادت ننمائیم همانگونه که فرموده است: ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [ملک: ۲]. «تا شما را بیازمید که کدامیک بهتر عمل می کنید».

فضیل بن عیاض گوید: معنی آن خالص و صائب باشد. به او گفته شد معنی آنها چیست؟ جواب داد: عمل اگر خالص باشد ولی صائب نباشد قبول نمی گردد و هرگاه صائب باشد ولی خالص نباشد مقبول نیست حتی زمانی که هم خالص و هم صواب باشد. خالص آن است که برای خدا باشد و صائب این است که بر اساس سنت صورت گرفته باشد.

عمر بن خطاب در دعایش می گوید: «اللهم اجعل عملي كله صالحاً، واجعله لوجهك خالصاً، ولا تجعل لأحد فيه شيئاً» «پروردگارا عملم را همگی صالح گردان و آن را برای خود خالص نما و در آن شریکی قرار مده». این همان دین اسلامی است که خداوند رسولانش را به خاطر آن مبعوث و کتابهایش را به خاطر آن نازل کرده است و آن تسلیم شدن برای پروردگار واحد است، هرکس برای او تسلیم نگردد، از عبادتش روی برتافته است. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰]. «کسانی که از عبادت من تکبر ورزند

ذلیلانه و با خواری آنها را وارد جهنم می‌کنم». و هرکس برای خداوند و دیگری تسلیم شود چنین فردی مشرک است و خداوند مشرکان را نمی‌بخشد چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [نساء: ۴۸]. لذا خداوند دارای حقی است که هیچ مخلوقی با او در آن شریک نیست. پس جز الله عبادت نمی‌شود و جز او نباید از کسی خوف داشت و جز برای او نباید تقوی پیشه کرد و تنها باید بر او توکل نمود و فقط باید او را طلبید و به فریادرسی خواند همانگونه که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۖ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ [انشراح: ۷-۸]. «هرگاه از کار فارغ شدی در عبادت خدا بکوش و به سوی پروردگار خویش توجه نما». و می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [اسراء: ۲۳]. «و پروردگارت امر کرده جز او را نپرستید». و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [نور: ۵۲]. «هرکس خدا و رسولش را اطاعت و از خدا بترسد و تقوای او را داشته باشد آنها رستگاران هستند». پس اطاعت از آن خدا و رسولش و خوف و تقوی تنها از آن خداست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ [توبه: ۵۹]. «اگر به آنچه خدا و رسول به آنها داده راضی بودند و می‌گفتند: خداوند برایمان کافی است و خداوند از فضل خود و رسولش خواهد داد و به سوی الله تعالی راغب و خواهانیم». پس رغبت و کفایت تنها از آن خداست ولی دادن از آن خدا و رسول می‌باشد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

[حشر: ۷]. «هر چیز را رسول خدا به شما دهد برگیرید و از هر چیزی شما را نهی کند دوری جوئید».

میزان، کتاب خدا و سنت رسولش می باشد

حلال آن چیزی است که او حلال نماید و حرام آن چیزی است که او حرام گرداند، دین چیزی است که او تشریع گرداند. بنابراین هیچ فردی اعم از مشایخ و پادشاهان و علماء و حاکمان و تعلیم دهندگان و سائر مخلوقات حق خارج گشتن از آن را ندارند، بلکه همگی مخلوقات لازم است به دین اسلام متدین باشند دینی که خداوند، پیامبرانش را برای آن مبعوث داشت که همگی در دین پایان دهند. رسولان و بزرگ اولاد آدم و امام و پیشوای پرهیزگاران و بهترین مخلوقات و شایسته ترین آنها محمد بنده خدا و رسولش ﷺ جمع گردیده است، هرکس در هر مقام و موقعیتی که باشد در صورتی که دستوری بدهد باید آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش عرضه داشت در صورت موافقت با آن قبول، و در غیر این صورت مردود می باشد همانگونه که در صحیحین آمده می فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۱. «هرکس کاری را انجام دهد و دستور ما بر آن نباشد آن کار مردود است». لذا مشایخ و علماء که در احوالات و اقوالشان، معروف و منکر و هدایت و گمراهی وجود دارد لازم است که آن را به خدا و رسولش برگرداند، هر آنچه را خداوند متعال و رسولش قبول کنند بپذیرند و آنچه را که خداوند متعال و رسولش رد کنند مردود دارند. در مورد تعلیم

۱- رواه البخاری و مسلم.

دهندگان و امثال آنها نیز همینگونه می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [نساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را فرمانبری کنید و پیامبر را فرمانبری کنید و فرمانروایان از جنس خویش را نیز اطاعت نمایید و اگر در چیزی دچار اختلاف شدید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و رسولش برگردانید این کار به اعتبار سرانجام، بهتر و نیکوتر می باشد». و می فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [بقره: ۲۱۳]. «مردم یک امت واحد بودند سپس خداوند متعال پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث داشت و همراه آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا در آنچه که در آن اختلاف نمودند داوری کند و تنها کسانی که به آنها کتاب داده شده بود بعد از آنکه برایشان روشن گردید به خاطر ظلم و حسادت اختلاف نمودند پس خداوند مؤمنان را به آن حق که در وی به اراده خود اختلاف نمودند راهنمایی کرد و خداوند هر کس را بخواهد به راه راست راهنمایی می کند».

از خداوند متعال خواهانیم که ما و باقی برادرانمان را به راه راست راهنمایی گرداند راه پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان آنها که مشمول نعمت پروردگار شدند و آنها چه خوب دوستانی هستند.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم